

فلسفه و مسیحیت

اختلاف نظرها درباره فلسفه و مسیحیت و اینکه آیا واقعاً بتوان به معنای اصیل کلمه، از یک فلسفه محض مسیحی صحبت به میان آورد، البته وجود دارد ولی به هر طریق، جواب اصلی تابع موضع خاصی است که شخص، اتخاذ می‌کند. از لحاظ تاریخی، فلسفه از ذات مسیحیت نجوشیده است. بلکه به سبب تقابل آن با افکار غیر مسیحی، خاصه در جو فرهنگ یونانی و رومی و بیشتر به منظور حفظ وحدت کلام و تمرکز در کلیسای مرکزی به وجود آمده و یا بر عکس، به همین سبب طرد و کنار گذاشته شده و احتمالاً اختلاف میان متکلمان بزرگ هم به همین دلیل بوده است. در نتیجه، معقولتر به نظر می‌رسد که در نزد مسیحیان، بیشتر باید از کلام مسیحی صحبت به میان آورده شود نه واقعاً از فلسفه محض مسیحی. از طرف دیگر، البته می‌توان گفت که در هر صورت نحوه برخورد مسیحیان با فلسفه‌های سنت یونانی، خاص خود آنها بوده است و آنها به فراخور نیازهای فرهنگی زمانه - مثلاً - در ابتدا فقط سنت‌های افلاطونی و افلوپینی توجه داشته‌اند و فلسفه ارسطویی - خاصه طبیعیات ارسطو - را کاملاً در جهت تزلزل ایمان خود می‌دانسته‌اند و آنگاه قرن‌ها طول کشیده تا از اواخر قرن دوازدهم میلادی به بعد و بالاخره در قرن سیزدهم میلادی، با آشنایی با فلسفه‌های اسلامی - خاصه سنت ابن سینا - به فلسفه مشاء گرایش واقعی پیدا کنند؛ تا اینکه

طوماس قادر شد نهایتاً اعتقادات مسیحی را بر اساس فلسفه مشاء بصورت کلام عقلی و به نحو برهانی بیان کند . شاید بعنوان یک جمع‌بندی کلی به توان گفت که اصلاً میان فلسفه و دین بدون اینکه تباین و تضادی باشد نوعی رابطه عموم و خصوص من وجه وجود دارد و احتمالاً به توان همین رابطه را بعینه ، میان وحی و عقل نیز بدست آورد .

مطلق وحی بی‌نیاز از عقل است و از این لحاظ ، گویی عقل باید کوشش دائمی به خود هموار دارد تا درجه به درجه با کشف امکانات نهفته خود و احتمالاً با رسیدن به نوعی عقل ذوقی و یا حتی قدسی ، خود را بدان نزدیک سازد با اینکه ایمانی که در دل مؤمن پیدا می‌شود ، گویی نیازی به این کوشش که به هر طریق در درجات متداول خود استدلالی و برهانی است ، ندارد . کل متکلمان مسیحی از پیدایش دینی که مورد نظر آنها بوده یعنی مسیحیت ، یکی از این سلسله مراتب ارتقائی ذهن انسان را برای اثبات حقانیت ایمان خود ، اصل قرار داده‌اند ، ولی در ضمن همه آنها ، نهایتاً به نحوی یاد آور شده‌اند که یا ایمان واقعی ، کاملاً فوق کوشش‌های نظری انسان است و از این حیث باید ایمان آورد ، زیرا آنچه مورد ایمان است فوق عقل است^۱ و یا برای اینکه عقل مثمرتر باشد و واقعاً نتیجه مطلوب دهد و مطالب از لحاظ نظری

^۱ . *Credo ut absurdum* .

، مفهوم و قابل تبیین شود ، اول باید ایمان داشت و بعد به شناخت^۱ معقول پرداخت^۲ .

شرایط سیاسی و اجتماعی قرون وسطی

فاصله زمان نگارش شهر لاهوتی اگوستین تا انتشار مباحث حکمت الهی^۳ توماس آکویناس^۴ بیشتر از فاصله‌ی زمان توماس آکویناس تا عصر حاضر است . این امر که شرایط سیاسی و اجتماعی دوران طولانی میان قرن چهارم تا سیزدهم میلادی را نمی‌توان در چند فرمول ساده خلاصه کرد ، چندان شگفت‌انگیز نیست ، با این همه می‌توان چند ویژگی اجتماعی این دوره را برشمرد :

الف - فرهنگ و تمدن‌های دوران باستان در مجموع فرهنگ و تمدنی شهری بود ، در حالی که اروپا در دوران قرون وسطی تا قرن دوازدهم تحت تأثیر فرهنگ روستایی بود که در صومعه و نظام زمین داری خلاصه می‌شد .

ب - در این دوران سیستم فئودالی تحول یافت ، راه‌های ارتباطی ای که در زمان امپراطوری رم ایجاد شده بودند ، دچار ویرانی شدند و نهادهای سیاسی و اجتماعی که کارایی زیادی داشتند ، به اقتضای شرایط محدود شدند . اقتصاد طبیعی شکل مسلط تولید اقتصادی شد و مفهوم ثروت در مالکیت

^۱ . *Credo ut Intelligam* .

^۲ . کریم مجتهدی ، *فلسفه در قرون وسطی (مجموعه مقالات)* ، چاپ دوم (تهران ، انتشارات امیرکبیر ۱۳۷۵) صص ۳۴-۳۵ .

^۳ . *Summa theoloyica* .

^۴ . *Thomas of Aquino* .

زمین خلاصه گردید . شاه به طور رسمی صاحب تمام زمین‌ها بود که به تیول داران یا واسال‌ها زمین اعطا می‌کرد و آنها در مقابل تعهد می‌کردند سرباز یا سوارکار در اختیارش بگذارند، به همین شکل واسال‌ها (فئودالهای کوچک) به زیر دستان خود زمین می‌بخشیدند . به این طریق سیستم فئودالی دارای سلسله مراتب سیاسی و اجتماعی مستحکمی بود که در آن بالا دستان و زیردستان نسبت به یکدیگر حقوق و وظایف معینی داشتند . در پائین‌ترین سطح این سلسله مراتب رعیت‌ها قرار داشتند . برده‌داری که اقتصاد دوران باستان بر آن بنا شده بود، به طور کامل از میان نرفته بود بلکه سیستم ارباب و رعیتی به آن سایه افکنده بود، رعیت قابل خرید و فروش نبود ولی تمام عمر به کار کشاورزی و به زمینی که در آن متولد شده بود وابسته بود . پاداش کاری که او انجام می‌داد تأمین معاش و امنیت نسبی‌ای بود که ارباب مستقیم وی، برایش تضمین می‌کرد .

پ - در دوران قرون وسطی تضادهای میان مراجع قدرت سیاسی و قدرت معنوی قبل از هر چیز در برداشتهای سیاسی مختلف تبلور یافته بود. قشربندی اجتماعی به نظر روشن می‌رسید، ولی مرزبندی میان قدرت سیاسی و قدرت کلیسا به طور آشکاری مغشوش بود. در این دوران هیچ مرز دقیقی میان امور مادی و امور معنوی ترسیم نشد.

ج - اختلاف‌های میان پاپ و حکمرانان (امپراتور یا پادشاه) به هیچ وجه نباید به منزله‌ی برخورد میان عقاید و آرمان مسیحی و غیر مسیحی ارزیابی شود.^۱ برداشتهای مذهبی چنان سایه‌ای بر شرایط و روابط مادی افکنده بودند که امروزه تصورش برای ما دشوار است. مسیحیت همچون یک ایدئولوژی که ما فوق تمام عقاید دیگر بود، عمل می‌کرد و هرکس می‌کوشید اعمال و تصمیمات خود را بر اساس آن توجیه کند. هویت انسان‌ها بیش از آن که توسط کار و پیشه‌شان تعریف شود، توسط اعتقادات مذهبی شان تعریف می‌شد. شهرهای زمان چارلز کبیر باید نمونه اورشلیم آسمانی، یا آن شهر لاهوتی که آگوستین از آن سخن گفته بود، ساخته می‌شدند. حتی شکل صلیب در برنامه‌ریزی شهری قرون وسطی نقش تعیین کننده داشت. شکل صلیبی که خیابان اصلی در لندن، کپنهاک و پایتخت‌های دیگر اروپا می‌سازند، یادگار این دوران است.

^۱. سون اریک لیدمان، *تاریخ عقاید سیاسی از افلاطون تا هابرماس*، ترجمه سعید مقدم، چاپ اول، (تهران، نشر اختران، ۱۳۸۱) صص ۸۸-۸۷.

هـ - اما این برداشتهای مخالف موجب پیدایش نظریه‌های سیاسی متنازع نشد . خصوصیت ویژه‌ی دوران طولانی‌میان قرن ششم تا یازدهم میلادی را این حقیقت روشن می‌سازد که هیچ اثری پیرامون نظریات سیاسی نوشته نشد . اما این اطلاعات به طور غیر مستقیم ، از طریق متن قوانین و مدارک باقی - مانده‌ی دیگر ، به دست ما رسیده است . به هر تقدیر روشن است که چرا دستگاه تفکر سیاسی این دوره بسیار ضعیف بوده است^۱ .

الهیات و سیاست در رویکرد آگوستینی

رویکرد سن آگوستین^۲ (۴۳۰-۳۴۵ م) و نخستین آباء کلیسای مسیحی ، تحت تأثیر مکتب ریاضی - اشراقی فیثاغورث و فلسفه افلاطون که از طریق نو افلاطونیان انتقال یافته بود ، قرار داشت . وجه بارز این رویکرد اصالت بخشیدن به ایمان قلبی به جای تأکید بر باور عقلی و فهم حکیمانه آموزه‌های مسیح بود . در این سنت، ایمان واقعی چیزی جز تسلیم محض نیست و وظیفه مؤمن به عنوان مسافر غریب و سرگردان این جهان ، تنها طلب لطف و بخشایش الهی است تا شاید از این طریق در زمره برگزیدگان قرار گیرد و راه نجات و رستگاری از عذاب مقدر را بیابد . جهان بینی آگوستین برای دو حیث مهم حیات بشری نقش تبعی و حتی نکوهیده قائل است ؛ به واقع هم همین تلقی است که به مکتب آگوستینی صبغه اشراقی و شهودی می‌بخشد . این دو

^۱ . همان ، صص ۹۱-۹۰ .

^۲ . *Sinat Aquino*

عرصه مذموم نزد آگوستینیان دنیا و عقل است . بد گمانی و رویگردانی آگوستین از دنیا ، از ایده شهر خدای^(۱) او مشهود است . که بر اساس آن ؛ صراحتاً شهر این جهانی را دار مفری می داند که صرفاً به شروران نفرین شده تعلق دارد و مؤمنان و قدیسان تنها رهگذران نا ایمن آن هستند .

آگوستین معتقد است امن ترین و سهل ترین طریق وصول به حقیقت ، راهی است که از ایمان و وحی می گذرد و به عقل می رسد ، نه از یقین عقلی به ایمان . کار عقل ، تفقه در مضامین وحی است ، نه کسب بصیرتی مستقل . آگوستین با استناد به قولی از اشعیای نبی که می گوید : « مادام که ایمان نیاورده اید ، فهم نخواهید کرد . » (کتاب اشعیای نبی ۷ : ۹) صراحتاً بیان می دارد : فهم ، پاداش ایمان است ؛ لذا در پی آن مباش که بفهمی و سپس ایمان آوری ؛ بلکه ایمان بیاور تا بفهمی^۲

آگوستین در توضیح *فلسفه تاریخ* ، با توجه به بحران امپراتوری روم ، این سؤال اصلی را مطرح میکند که چرا روم به چنین بلایی گرفتار آمده است . و چنان که اشاره شد *کتاب شهر خدا* در تلاش برای پاسخ گفتن به این پرسش نوشته شده است . شیوه تحلیل آگوستین در زمان او تازه و کاملاً بدیع است . او تحلیل و نظریه سیاسی خود را برای نخستین بار به صورت فلسفه تاریخ

^۱ . آگوستین در رد مدعای کسانی که مسیحیت را مسئول شکست روم از قبائل ژرمن می دانستند ، به نوشتن کتابی به نام شهر خدا مبادرت نمود . این کتاب که شرح دونوع جامعه و به تعبیر وی ، شهر-شهر آسمان و شهر خاکی - است ، قرن ها الهیات مسیحی را تحت تأثیر قرار داد .

^۲ . علی رضا شجاعی زند ، *دین ، جامعه و عرفی شدن* ، چاپ اول (تهران ، نشر مرکز ، ۱۳۸۰)

ارائه می‌دهد. فلسفه تاریخ بعدها توسط هگل، مارکس، اشپینگر و دیگران به کاربرده شد و تکامل یافت. به حسب این شیوه رویدادها را به صورت فرایندی دارای آغاز، تحول و فرجام در نظر می‌گیرند. این رویدادها از آغاز تا فرجام دارای معنایی خاص است که در قالب فرایند هدفدار تاریخ قابل درک است. پیش از آگوستین تفکر غالب در میان نویسندگان یونانی این بود که تاریخ آغاز و انجام ندارد و چیزی جز دور مکرر زایش، رشد و مرگ نیست. آگوستین برای جستجوی پاسخ این پرسش به سراغ وحی می‌رود، زیرا که خداوند در متون مقدس پیامش را از زبان پیامبران ابلاغ کرده است. او با ارجاع به پیام خداوند ایده خلقت را به عنوان بنیاد اندیشه خود بر می‌گیرد. آگوستین معتقد است که فطرت الهی پیش از آغاز زمان وجود داشت و در هنگام خلقت به خلق جهان انجامیده است. منظور خداوند از خلقت، لطف بوده است. خدا انسان را آفرید و به اراده خوب عطا کرد. در این نکته فلسفه آگوستین از فلسفه کلاسیک که نه بر اراده بلکه بر عقل تکیه می‌کرد جدا می‌شود.^۱ همین چرخش از تکیه بر اراده به جای عقل نظریه سیاسی آگوستین را به مسیر کاملاً متفاوتی هدایت می‌کند.

آگوستین موهبت عقل را در انسان اکار نمی‌کند اما معتقد است که عقل در همراهی با اراده نیک می‌تواند ممیز انسان خوب از بد باشد. خوب بودن

^۱. کمال پولادی، *تاریخ اندیشه سیاسی در غرب*، کتاب اول، چاپ اول (تهران، نشرمرکز، ۱۳۸۲) صص ۱۲۱-۱۲۰.

اراده انسان است که او را به کمال خاص او رهنمون می‌شود. خوشیهای این جهان گذرا است و سعادت آدمی در جهانی فراسوی جهان محسوس قرار دارد. هدف از خلقت این بود که آدمی معرفت و ابدیت خداوند برخوردار گردد. سعادت انسان در اطاعت آگاهانه و از روی اراده است.

آگوستین در ادامه شرح اندیشه سیاسی خود، نظراتی نیز دربارهٔ دولت و عدالت مطرح می‌کند، او دو گونه دولت را از هم متمایز می‌کند: دولت خاکی و دولت مینوی. او می‌گوید اگر عدالت را برترین خصلت یک جامعه بدانیم هیچ یک از جوامع زمینی جامعه دادگر محسوب نمی‌شوند، زیرا عدالت فضیلتی است که به هر کس حقوق او را می‌دهد. در جامعه‌ای که انسانها خدای راستین را رها کنند چگونه می‌توان از عدالت سخن گفت شهر خاکی که در آن خدای راستین مورد پرستش نیست نمی‌تواند منطبق با عدالت و فضیلت اخلاقی باشد. به این ترتیب هیچ شکلی از حکومت در شهر خاکی به شکل دیگر برتری ندارد. از جامعه خاکی و دولت زمینی چیزی بیشتر از فراهم کردن صلح و امنیت نباید انتظار داشت.^۱

آکویناس و پایان فلسفه مدرسی

قدیس سن توماس آکویناس^۲ (۱۲۷۴-۱۲۲۵ م) عالم بزرگ مسیحی سرآغاز تفکر جدیدی در کلام مسیحی و همین طور بینش تازه‌ای در اندیشه

^۱. همان، صص ۱۲۵-۱۲۴.

^۲. Saint thomas Aquinas

سیاسی است . اگر اگوستین در پایان دنیای باستان سنگ بنای اندیشه سده‌های میانه را می‌گذارد آکویناس در انتهای سده‌های میانه پایه‌های اندیشه عصر جدید را می‌چیند .

آکویناس در سال ۱۲۲۵ در یکی از شهرهای ایتالیا به نام روکاسکا به دنیا آمد . خانواده‌اش از نجبا بودند و در کار سیاست دست داشتند . خود آکویناس در دوره جوانی در کار سیاست فعالیت داشت . اما او بیشتر مرد اندیشه بود تا مرد سیاست عملی . بنابراین بخش بزرگی از عمر او صرف نوشتن کتابهایی شد که در آنها با آمیزش اندیشه ارسطویی و تعالیم مسیحی سنتز تازه‌ای ارائه شد که کلام مسیحی را دگرگون کرد . مهمترین اثر آکویناس کلیات الهیات است که به صورت دائره‌المعارف ، خلاصه‌ای از دانش بشر است .

فلسفه آکویناس از سه منبع عمده سرچشمه گرفته است . این سه منبع عبارتند از فلسفه کلاسیک یونان (به ویژه افکار ارسطو ، آموزه‌های دین مسیح و سرانجام حقوق رومی ، آکویناس با آمیزش آموزه‌های این سه سنت بزرگ بنای تازه‌ای در الهیات بر پا داشت که جمع میان عقل و شرع را ممکن کرد . این کار او همچنین نقطه‌ی آغاز حرکت به سوی عصر جدیدی در اروپا بود . کار آکویناس پایه‌های نظری برای اندیشه‌های بعدی بود که به نوزایش یا رنسانس اروپا متصل شد . نظریه آکویناس انعکاس دورانی بود که در آن

زندگی می‌کرد در زمان آکویناس اروپا حرکت نوینی را برای ایجاد شهر زمینی شروع کرده بود. قرن سیزدهم اوج جدال پاپها با پادشاهان بود. قرن‌ها بود که دانشگاه‌ها در شهرهای بزرگ اروپا فعالیت می‌کردند. قرن‌ها بود که تلاش برای بنا نهادن حقوق عرفی شکل می‌گرفت و اروپا آماده می‌شد از قرنهای گمنامی بیرون بیاید. انتقال دستاوردهای تمدن اسلامی به اروپا زمینه‌های نوزایش علمی را در آنجا آماده کرده بود. نظریه سیاسی آکویناس مطابق روح این دوران پر شور بود.^(۱)

کوتاه سخن آنکه اندیشه‌های آکویناس در تاریخ فلسفه سیاسی از دو جهت ارج دارد، یکی از جهت اثبات این نکته که مسیحیان در مسائل ایمان تنها نباید بر انجیل و سنت مسیح تکیه زنند، بلکه باید از فلسفه ارسطو نیز یاری گیرند و دیگر از جهت تأیید ضرورت وجود حکومت و قدرت سیاسی که مسیحیان به اثر آموزشهای اگوستین درباره آن دچار تردید شده بودند. او بر آن بود که حکومت و جامعه سیاسی حاصل شر و تباهی نیست، بلکه نتیجه دوامر است: یکی شهری منش یعنی مدنی‌الطبع بودن آدمی که سبب می‌شود که هیچ کس ولو پاکان و بی‌گناهان نتوانند در تنهایی زیست کنند و دیگر ضرورت فرمانروایی مردان دادگر و شایسته بر عوام نادان، حکومت باید نه تنها سعادت مادی بلکه سعادت معنوی اتباع خود را تأمین کند، ولی فقط کلیساست که راز سعادت معنوی را می‌داند و از این رو داوری در این

^۱. کمال پولادی، همان کتاب، صص ۱۵۷-۱۵۵.

باره که آیا شهرياران وظيفه خود را تأمين آن درست انجام مي دهند يا نه حق
پاپ است و پاپ مي تواند شهرياراني را که از قدرت خود در راه هاي نادرست
بهره مي برند طرد و تکفير کند .